


مقاله نویسی	۳۳۳ - ۳۳۳
ویراستاری و ویرایش	۳۳۳ - ۳۳۳
مقاله نگارنده	۳۳۳ - ۳۳۳
چاپخانه	۳۳۳ - ۳۳۳
تیراژ	۳۳۳ - ۳۳۳
سایر مشخصات نشر	۳۳۳ - ۳۳۳
قیمت	۳۳۳ - ۳۳۳
موبایل	۳۳۳ - ۳۳۳
پست الکترونیک	۳۳۳ - ۳۳۳

روزی، برادرش مصطفی گشت در آتش باره اهل شیراز که ۳۳۳ شش میانی کشته شد و  
 است و علاقه مند است تا با بیست استایل مردم آمد. ششم رفیق که البته  
 گردن و کله تان و ولی بودم که کله شش را شروع کرد به نوشتن بقا  
 در مجلات مختلفی می نوشتند اما هم با یکدیگر همسر  
 بودیم و بودیم. تا این که روزی مصطفی هم برگ او را داد. مسعود بهاری و  
 مرگ خود خوانسته اش انگیزی نوشتن این رمان شد.

# موش کور

محمد علی سجادی

فصل اول را در تابستان ۳۳۳ در تهران می نمود. با بازنگری  
 تابستان ۳۳۳ در باره دوم می نویسم و نوشته ششم چنین بود  
 که فصل دوم هم نوشته شد.

حوادث واقعی و غرضی اگر بشود این دورا از هم جدا کرد البته در هم  
 آمیخته شدند. نکته دومی و تغییر زاویه دید را پیشتر نیاز بوده بودم. اگر از  
 بعضی حوادث یا نشانه های ساده یا پیچیده استفاده کرده ام، خواننده و  
 ناخواننده، حالا اما این اثر واقعیت خودش را دارد و امتاز هیچ کس نیست جز  
 حقیقت ساده ای که همین این ها را  می سازد. پس هر کس می تواند تصور  
 کند از هر گزاف یا توانی از هم آگاهی داشته باشد به در حال هنوز هم اتفاق گویی  
 را در جهان است.

سجادی از زحمات همکاران و نویسندگان ناشرم ناظم فرهادی برای نظرات  
 کارشناسان و همکارانم این کتاب را به چاپ رساندند.  
 ۳۳۳ / ۳۳۳  
 ۳۳۳ / ۳۳۳  
 ۳۳۳ / ۳۳۳

۳۳۳ / ۳۳۳ - ۳۳۳ / ۳۳۳ - ۳۳۳ / ۳۳۳ - ۳۳۳ / ۳۳۳

info@sharh.com



نشر اختران

تهران ۳۳۳ / ۳۳۳

کتاب یکم  
قاتل هزار جلدی

۱۳	احضاریه.....
۱۶	«سفر به آن سوی سیاهی».....
۲۱	ابهام.....
۲۹	کلاغ.....
۳۴	«داستان نیمه تمام».....
۳۶	اتهام.....
۴۱	«ویولن».....
۴۵	گره.....
۵۱	رنگِ مو.....
۵۷	کشتم، کشی، کشت!.....
۶۸	نزدیکی.....
۷۴	وارث.....
۸۳	شازده خانم کوچولو و گلش.....
۸۷	پس نگاه.....
۹۳	خوابنامه.....
۱۰۰	مادر و دختر.....
۱۰۸	گوشت زنده.....
۱۱۸	روزنه.....
۱۲۷	بهبانه نوشت.....
۱۳۳	بازتاب.....
۱۳۵	«مردِ سکوت».....
۱۴۰	چرخش.....
۱۴۳	موش کور.....
۱۵۱	گفت و گو با موش کور.....



کتاب دوم  
مقتول دوهزار جلدی

۱۵۷	.....	موشگر به
۱۶۵	.....	زخم
۱۶۷	.....	مگس
۱۷۰	.....	کارد
۱۷۲	.....	گر به
۱۷۶	.....	اندوه خیس
۱۷۸	.....	لعبت باز
۱۸۳	.....	گیسوی تو بلند است ای
۱۸۶	.....	یادسپاری
۱۹۴	.....	تهمینه بی دستانش
۲۰۰	.....	باز ماندگان
۲۰۳	.....	گیسوخوانی
۲۱۱	.....	تکه ای از گفت و گو با گیسونویس
۲۱۹	.....	به دنبال پنیر
۲۲۱	.....	غیر جسمانی
۲۲۷	.....	دندان کرمو
۲۳۱	.....	یاس
۲۳۴	.....	شب نوشت
۲۳۸	.....	نازنین
۲۴۴	.....	سهراب کو؟!
۲۴۷	.....	پس غبار
۲۵۶	.....	سایه
۲۶۴	.....	گیس های بریده

..... ۵۲۱  
..... ۵۲۱  
..... ۵۲۱  
..... ۱۵۱

## احضاریه

وقتی زنگ آپارتمانش به صدا درآمد، اصلاً حیرت نکرد. وقتی از گوشی دربارکن شنید که «بیابین پایین» دلشوره گرفت. مثل آن روز که با شنیدن همین حرف تندى از پله‌ها پریده بود پایین و در را روی سربازی سیه چرده باز کرد که برگ احضاریه‌ای را داد دست او، و او تا سه روز بعد که وقت تحقیر شدنش برسد، بال‌بال زد. روز موعود، وقتی راند سمت کلانتری خیابان جامی، بر خیابان ولی عصر، بی‌تاب وارد ساختمانی قدیمی شد، که بزکش کرده بودند و از میان اشباح گرفتار گذشت و برگه را نشان مأمور اطلاعات داد و ته راهرویی تنگ به مأموری در احاطه‌ی پرونده‌ها رسید که داشت سر زنی فریاد می‌کشید، گفت که برای چه آمده و مأمور کف کرده گفتش «آن گوشه بایست و جُم نخور.» و وقتی او مُعترض شد، مأمور آن چنان فریادی کشید که او توانست دندان کرم خورده‌اش را ببیند. ایستاد. مثل وقتی که معلمش او را برای عبرت سایرین یک لینگ هوا به گوشه‌ی دیوار می‌چسباند. نوبتش که شد، مأمور کف کرده پرونده‌اش را خواند «بچه‌ی مردم روزیر می‌کنی و می‌زنی به چاک؟»

گفت «من؟» وقتی ثابت کرد که آن سواری مورد نظر را سال قبلش فروخته، خلاص نشد، چرا که تا مدت‌ها بار حقارت آن اتفاق پوچ را به دوش کشید تا کم‌رنگ شد.

زنگ در بازهم به صدا درآمد. صدای همسرش ته‌مینه از توی حمام، لابه‌لای سروصدای ماشین لباس‌شویی پیچید که «مگه کری؟»

از پله‌ها پایین سُرید و دم در با مأمور نیروی انتظامی روبه‌رو شد که سرباز سیه چرده و لاغر ی پشتش ایستاده بود. تا بیاید نام ستوان فلان را روی پلاک سینه‌اش بخواند دست‌هایش را قفل دست‌بند دید. در عقب سواری باز شد وانگار او را بلعید. تا خواست حرف بزند، راننده‌ی حاضر